



مقدمه:

تاریخ میانه ایران شاهد حضور اقوامی از ترکستان و ماوراءالنهر و تاخت و تاز آنها در فلات ایران بوده است. غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان حکومت‌هایی بودند که از این طریق در ایران و یا قسمتی از آن به حکومت رسیدند. اما هجوم و ورود مغولان به ایران از نوع دیگری بود که گویی تاخت و تاز قبایل ترک قبلی مقدمه آن بوده است. شدت و سرعت هجوم مغول به قدری بود که به سرعت یک تازیانه آتشین - همانگونه که چنگیز خود را تازیانه قهر خدا خواند - بر این ملت و فرهنگ آن فرود آمد. اثرات و نتایج کوتاه مدت و بلند مدت این حملات آن چنان شدید بود که رونق دوباره ادبی، علمی، اقتصادی و اجتماعی ایران در سال‌های پس از آن، همچون یک تجدید حیات جلوه‌گر شد. تقلیل شدید جمعیتی، انحطاط اقتصادی، نابودی مراکز علمی و ادبی و مسائلی از این دست، در زمانی کوتاه باعث به خطر افتادن موجودیت تمدن ایرانی شد و تنها قدرت و قوت فرهنگی ایران بود که آن را از نابودی نجات داد.

هدف این نوشتار بررسی این رویداد و بازگو کردن حوادث نیست، بلکه هدف پاسخ گفتن به این پرسش‌ها است: آیا ساکنان ایران در برابر هجوم مغولان دچار درماندگی شدند؟ چه عواملی باعث این درماندگی شد؟ این درماندگی پایدار بود یا کوتاه مدت؟ این پژوهش قصد دارد با استفاده از علم روانشناسی به این پرسش‌ها پاسخ دهد و برای این کار از نظریه «اسناد» استفاده می‌کند و می‌کوشد با تحلیل حوادث بر طبق این نظریه، نکات مبهم را روشن کند. در این مقاله ابتدا به شرح نظریه «اسناد» پرداخته

روانشناسی اجتماعی مردم

مصیبت زده:

روحیات جامعه ایران در عصر

حملات مغول

○ اشرف سرایلو





خواهد شد و سپس همراه با بیان گزارش هایی از این رویداد و به دست دادن یک تصویر تاریخی، به تحلیل عملکرد جامعه ایران پرداخته می شود.

نکته ای که باید توجه داشت اینکه، چون هدف بیان و بررسی رویدادها نبوده است. در نتیجه نگارنده در بیان وقایع راه اختصار در پیش گرفته، و از منابع آن مقدار که ضرورت داشته، آورده است.

نظریه «اسناد»:

نظریه «اسناد» در روانشناسی اجتماعی و روانشناسی یادگیری، مکانیزمی از یادگیری است که انسان در تجربه های خود آن را خوانا نخواهد بکار می برد. انسان همیشه در حال ارزیابی شخصیتی خود و یافتن دلایل شکست ها و پیروزی های خود است. نظریه «اسناد» اولین بار در سال ۱۹۵۸ م. / ۱۳۳۷ ه. ش. توسط هایدر^۲ ارائه شد. نظریه او نظریه «روانشناسی ساده» نامگذاری شد. بعد از او دانشمندان دیگر با ارائه نظریات جدید در این حیطه آن را کامل کردند. افرادی چون: جونز و دیویس^۳ با نظریه استنباط متناظر، هارولد کلی^۴ با نظریه همگام، شیور^۵ با نظریه ترکیبی، و اینتر^۶ با نظریه سه بعدی و دانشمندان بسیار دیگری که در این باره به آزمایش و مشاهده پرداخته اند. این نظریه بسیار گسترده است، اما در حد نیاز این پژوهش و جهت روشن شدن موضوع به آن پرداخته می شود.

هایدر «اسناد» را اینگونه تعریف می کند: «اسناد عبارت است از فرایندی که افراد به کار می برند تا رویدادها را به عوامل زیربنایی آن

پیوند دهند.^۷ و مهمترین منبع این کنجکاوی «انگیزش» انسان است. هایدر بیشتر به مکان یا درونی بودن - بیرونی بودن (شخصیتی - موقعیتی) تکیه دارد. او بیشتر مردم را روانشناسان تازه کاری می داند که سعی در یافتن علت رفتارها دارند.^۸

بر اساس نظریه واینر، چندین علت عمده وجود دارد که افراد به طور معمول آنها را برای موفقیت ها و شکست های خود مورد اسناد قرار می دهند. این علت ها عبارتند از: توانایی شخصی، سعی و کوشش، سطح دشواری مسئله مورد نظر، بخت و اقبال، حالت روحی، بیمار و مسائل دیگر. اما در کل این علت ها را می توان به عوامل شخصی و محیطی تقسیم کرد و با توجه به آنها دو منبع کنترل یکی درونی و دیگری بیرونی را شناسایی کرد. این نظریه به نظریه «منبع یا مکان کنترل» شهرت دارد که جولیان روتر^۹ در سال ۱۹۶۶ م. / ۱۳۴۵ ه. ش. آن را ارائه داد. او افراد را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- افرادی که موفقیت ها و شکست های خود را به شخص خود (کوشش یا توانایی) نسبت می دهند، که افراد دارای «منبع درونی کنترل» نامیده می شوند،

۲- افرادی که موفقیت ها و شکست های خود را به عوامل محیطی بیرون از خود (بخت و اقبال یا سطح دشواری مسئله) نسبت می دهند، که افرادی دارای «منبع بیرونی کنترل» نام گرفته اند. افراد دارای «منبع درونی کنترل» معتقدند که رویدادهای مثبت و منفی زندگی در نتیجه نقشه ریزی دقیق و کوشش پیگیر خود آنها به دست می آید، بنابراین برای اعمال و رفتار و پیامدهای ناشی از آن

این مقاله قصد دارد با استفاده از علم روانشناسی و براساس نظریه «اسناد»، به این پرسش ها پاسخ دهد: آیا ساکنان ایران در برابر هجوم مغولان دچار درماندگی شدند؟ چه عواملی باعث این درماندگی شد؟ این درماندگی پایدار بود یا کوتاه مدت؟



هایدر: «اسناد عبارت است از فرایندی که افراد به کار می‌برند تا رویدادها را به عوامل زیربنایی آن پیوند دهند»

قبول مسئولیت می‌کنند. در حالی که افراد دارای «منبع بیرونی کنترل» بین رفتار خود و رویدادها هیچ گونه رابطه علی و معلولی نمی‌بینند و بخت و اقبال، تصادف یا اشخاص دیگر را مسئول نتایج رفتار خود می‌دانند؛ در نتیجه برای اعمال و رفتار خود قبول مسئولیت نمی‌کنند. آنها برای کوشش‌های خود ارزشی قایل نیستند و چندان به کنترل زندگیشان به دست خویش در حال و آینده ایمان ندارند. در مقابل کسانی که معتقد به «منبع درونی کنترل» هستند، بر این باورند که کنترل زندگی خود را شخصاً در دست دارند و برای مهارت‌ها و توانایی‌های خود ارزش قایل می‌شوند و این افراد از سلامت روانی بیشتری برخوردارند.^{۱۴}

موفقیت‌های گذشته فرد عمده‌ترین عامل تعیین کننده برای او در انتخاب توانایی یا فقدان آن به عنوان علت مورد اسناد است. موفقیت‌های مستمر فرد در گذشته، او را و می‌دارد تا توانایی خود را به عنوان علت موفقیت تصور کند. تاریخچه موفقیت متوسط نشان دهنده آن است که دستیابی به هدف را همیشه نمی‌توان انتظار کشید. با این حال موفقیت اغلب رخ می‌دهد و جنبه تصادفی ندارد. در این حالت موفقیت به احتمال زیاد بیشتر به کوشش نسبت داده می‌شود. همچنین با بودن سابقه شکست، شکست جاری به فقدان توانایی (علت درونی با ثبات) نسبت داده می‌شود، نه بخت و اقبال (علت بیرونی بی‌ثبات). به همین منوال، گویا موفقیت برای فردی که سابقه موفقیت کم دارد، به بخت و اقبال نسبت داده می‌شود.^{۱۵}

در این جا سابقه عملکرد دیگران برای سنجش توانایی فرد منبع اطلاعاتی به حساب می‌آید. اگر فرد در مسئله‌ای موفق شود که دیگران در آن شکست می‌خورند، فرد به توانایی خود اطمینان حاصل می‌کند. به همین ترتیب، شکست در مسئله‌ای که دیگران در آن موفق می‌شوند، به عدم توانایی فرد نسبت داده می‌شود. در این جا درصد کسانی که در یک مسئله به خصوص موفقیت یا شکست به دست می‌آورند، دشواری یا سهولت مسئله را مشخص می‌کند.^{۱۶}

در طول زمان، تاریخچه موفقیت یا شکست و اسنادهای مربوطه، تأثیری پایدار بر عزت نفس یا «مفهوم خود»^{۱۷} و انتظارات فرد درباره آینده و نتایج اعمال آتی او به جا می‌گذارند.

افرادی که سابقه مستمر موفقیت دارند، شکست (نتیجه غیرمنتظره) را به یک علت بی‌ثبات و یا بیرونی مانند بیماری، حالت روحی و یا بخت و اقبال نسبت می‌دهند. این نوع اسناد انتظار وقوع مجدد موفقیت را که منطبق با تاریخچه قبلی فرد است، ایفا می‌کند و تصور مثبت فرد از خودش را حفظ می‌کند. اما افرادی که «مفهوم - خود» آنها پایین است، موفقیت را به عوامل بی‌ثبات و شکست را به علل درونی با ثبات نسبت می‌دهند. آنها همچنین

انتظار سطح پایینی از موفقیت در آینده دارند.^{۱۸}

مفهوم «درماندگی آموخته شده»^{۱۹} معرف منفی‌ترین حالت «مفهوم خود» است. «درماندگی آموخته شده» به یاد گیرندگانی اشاره می‌کند که کوشش را با پیشرفت مرتبط نمی‌دانند. آنها یادگیرندگانی هستند که فکر می‌کنند هر کاری بکنند، موفقیت به دست نمی‌آورند. این اعتقاد که پیامدهای رفتار مستقل از رفتار فرد هستند، ابتدا به وسیله سلیگمن^{۲۰} در سال ۱۹۷۵ م / ۱۳۵۴ ه. ش. مورد پژوهش قرار گرفت. سلیگمن مفهوم «درماندگی آموخته شده» را به عنوان حالت ویژه‌ای که اغلب در نتیجه اعتقاد فرد مبنی بر اینکه رویدادها در کنترل او نیستند و در او ایجاد می‌شوند، می‌توان تعریف کرد. به این معنی که بعد از یک رشته تجربه که در آن پاسخ‌های فرد در نتیجه رفتار او تغییری ایجاد نمی‌کند، فرد می‌آموزد که رفتار و نتیجه رفتار او از یکدیگر مستقل هستند.^{۲۱} در نتیجه فرد از کوشش برای رسیدن به نتیجه مثبت و می‌ماند. در واقع ناامید و درمانده می‌شود، چون به این نتیجه رسیده که کوشش او بی‌نتیجه است و توانایی و کوشش او مغلوب عوامل غیرقابل کنترل و بیرونی است و به شکست‌های مداوم عادت می‌کند و حتی اگر راهی برای موفقیت وجود داشته باشد، چون تصویری از رسیدن به نتیجه مطلوب ندارد، در نتیجه کوشش نمی‌کند؛ چون کوشش خود را بی‌ثمر می‌داند.

پژوهشها ثابت کرد که یک فرد در عین اینکه خود را به دلیل ناتوانی در برابر رویدادهای منفی سرزنش می‌کند، معتقد است که کسی می‌تواند به او کمک کند. اما در مورد جمع از یک سو افراد تصور می‌کنند که نباید به دلیل شکست‌هایشان مورد سرزنش قرار گیرند و از طرف دیگر معتقدند که هیچ کس قادر به کمک کردن به آنها نیست و نمی‌تواند مشکل آنها را حل کند. در نظریه «سبک اسناد» گفته می‌شود؛ دلیل اینکه شکست‌های غیرقابل کنترل همیشه منجر به افسردگی نمی‌شود، این است که مردم به سختی یک واقعه ناگوار را بحرانی تلقی می‌کنند و در مواجهه با حوادث غیرقابل کنترل از خود می‌پرسند چرا؟ و این چرا را با اسنادهای علی توضیح می‌دهند. تفسیری که افراد از یک واقعه دارند بر نحوه واکنش آنها به حوادث، میزان افسردگی و انتظار از آینده تأثیر زیادی می‌گذارد. اگر شکست با علت مداوم تبیین شود، درماندگی و افسردگی تداوم بیشتری می‌یابد و اگر شکست با یک عامل زودگذر تبیین شود، واکنش‌های افسردگی کوتاه مدت خواهد بود.^{۲۲}

برداشت فرد از نتایج اعمال و رفتار خود و چگونگی استدلال آن، هم در شکل‌گیری شخصیت و هم در عملکردهای آتی او نقش مؤثری ایفا می‌کند. این تئوری نه تنها در تمام جنبه‌های زندگی افراد صادق است، بلکه در مورد یک جامعه نیز صدق می‌کند. همچنان که هر جامعه‌ای بر حسب فرهنگ خود به خصایصی



صحنه‌ای از نبردهای
سربازان چنگیزخان،
از کتاب مینیاتورهای
ایرانی، کتابخانه
سلطنتی نیویورک

نظریه «اسناد» در روانشناسی
اجتماعی و روانشناسی
یادگیری، مکانیزمی از یادگیری
است که انسان در تجربه‌های
خود آن را خواه نا خواه به کار
می‌برد. این نظریه اولین بار در
سال ۱۹۵۸ / ۱۳۳۷ توسط
«هایدر» ارائه شد

معروف است و این خصایص از نحوه برخورد آن جامعه با مشکلاتش در طی زمان نمایان شده و جزء شخصیت فرهنگی آن جامعه گردیده است.

از طرف دیگر همین خصایص و ویژگی‌ها بر نحوه برخورد آن جامعه با مسائل آتی خود تأثیر می‌گذارد. مگر اینکه آن جامعه با یک تحول روحی شدید مثبت یا منفی روبرو شود که جهت عملکرد آن جامعه را عوض کند.

تحلیل وقایع براساس نظریه «اسناد»:

بی‌شک یکی از مهم‌ترین حربه‌های مغولان در حمله به ایران، ایجاد رعب و وحشت در بین مردم بوده است. این خوف از مغولان از همان اولین ملاقات نمایندگان ایرانی با چنگیزخان ایجاد شد. این هیئت در سفر خود چنانچه سرپرست گروه می‌گوید؛ هنگامی که از جلگه چین شمالی می‌گذشتند، از دور پشته‌ای را دیدند که ابتدا گمان کردند کوهی پوشیده از برف است. اما به آنان گفته شد که این پشته هرمی از استخوان‌های انسان‌های کشته شده است. در ادامه راه در جایی زمین زیر پای آنها از روغن انسان چرب و سیاه شده بود، وقتی به دروازه‌های پکن رسیدند، در زیر برج دژ استخوان‌های شصت هزار زن ریخته شده بود که در زمان سقوط شهر خود را از برج پایین انداخته بودند تا به دست مغولان نیفتند. همچنین برای نشان دادن هیبت چنگیز، پسر امپراتور چین و وزیر امپراتور را به صورت مقید به نزد آنها آوردند.^{۱۸} در نتیجه، با این گونه خبرها و مانورها، مغولان مدت‌ها قبل از حمله به ولایات ایران، مردم را از خود بیمناک کرده بودند، به طوری که از سال ۶۱۶ هـ. ق. مهاجرت از مناطق شرقی ایران به مناطق غربی آغاز شده بود. چون با توجه به تجربه تاخت و تاز ترکان در این ولایات، تصور تاخت و تاز شدیدتر یک قوم جدید که اخبار وحشتناکی از آنها شنیده می‌شد، چندان برایشان دشوار نبوده است. اما مغولان با ورود به ولایات ایران و قتل و غارت و وحشیانه، این ترس را به حداکثر رساندند. تصور وضعی که آنها ایجاد کردند، چندان دشوار نیست. کافی است به یاد آوریم که شهرهایی چون بخارا، بلخ، مرو، هرات، نیشابور و... هر یک به نوبه خود از مراکز فرهنگی ایران در قرون میانه تاریخ ایران تا قبل از ورود مغولان بودند، و اگر هم بین حکومت‌های مختلف دست به دست شده‌اند، هر کدام از این حکومت‌ها در رونق شهرها کوشیده‌اند و یا حداقل از رونق آن نکاسته‌اند. جوینی درباره آبادانی قلمرو خوارزمشاهی می‌گوید که قبل از حمله مغول قلمرو خوارزمشاهی در اوج آرامش و امنیت و سکون و آبادانی بود، راه‌ها امن بود، شورشی وجود نداشت و تجارت رونق داشت.^{۲۰} وقتی چنگیز در بخارا اعیان شهر را به حضور خواند، ۲۸۰ نفر جمع شدند که ۹۰ نفر آنها تجاری بودند که از شهرهای دیگر به این شهر آمده

بودند.^{۲۱} این تعداد با توجه به شیوع اخبار حمله مغول قابل ملاحظه است. و یا در ابتدای واقعه مرو می‌گوید که مرو دارالملک سلطان سنجر و بهترین منطقه خراسان بود، امنیت و آرامش بر آن حاکم بود و دهقان‌های آن از کثرت نعمت و اموال همچون شاهان و امراء بودند.^{۲۲}

ترسی که از مغولان در دل مردم افتاده بود، به شدت آنان را مستأصل می‌کرد؛ «و اهالی حصار در هراس و بیم با دل‌های به دو نیم نه روی قرار و نه پشت فرار...»^{۲۳} و یا «و مردم در این بلای بی‌امان چندان دستخوش بیم و وحشت بودند که گرفتار اسارت، از آنکه در خانه خویش نشستند، نگران واقعه ناگوار بود، دل آسوده‌تر می‌نمود.»^{۲۴}

بی‌شک مهمترین عاملی که باعث ایجاد این ترس و هیبت می‌شد، نحوه عمل مغولان در تصرف، قتل و غارت شهرها و نیز تعداد لشکریان مغول بود. چنگیزخان با متحد کردن اقوام مغولستان و ترکستان توانست لشکری عظیم تشکیل دهد. جوینی در توصیف لشکر مغول، آن را شبیه مور و ملخ می‌داند که هر فوج از آن لشکر همچون دریایی مواج بودند.^{۲۵} سواره نظام را از فزونی چنین توصیف می‌کند که از گردسم اسبان آسمان همچون شب تیره رنگ می‌شود.^{۲۶} و در جایی دیگر این لشکر را به تعداد ریگ بیابان و

▼ صحنه محاصره قلعه نظامی در یک نقاشی عهد ایلخانان مغول، قرن هفتم هجری



«درماندگی آموخته شده»
 معرف منفی ترین حالت
 «مفهوم خود» است.
 «درماندگی آموخته شده» به
 یادگیرندگانی اشاره می‌کند که
 کوشش را با پیشرفت مرتبط
 نمی‌دانند. آنها فکر می‌کنند هر
 کاری بکنند، موفقیت به دست
 نمی‌آوردند

نظر می‌رسد، ولی بسیار قابل ملاحظه است. بعد از رفتن مغولان از شهر مرو، یکی از بزرگان مرو به نام «سید عزالدین نسابه» با جمعی سیزده شبانه روز کشته‌ها را شمارش می‌کردند و تعداد آنها بالغ بر «هزار هزار و سیصد هزار و کسری» شد.^{۲۲} اما این اثیر تعداد کشته‌های این شهر را نزدیک به ۷۰۰ هزار نفر می‌نویسد:^{۲۳} جوینی در جایی می‌گوید که در خراسان و عراق، هر شهری را در چند نوبت کشتار و غارت کردند و سال‌ها طول کشید تا اوضاع آن مناطق رو به آرامی گذاشت. در ادامه می‌گوید که اگر تا روز رستاخیز زاد و ولد شود، میزان جمعیت این شهرها به یک دهم آنچه که قبل از حمله مغول بوده است نمی‌رسد. وی بهترین شرح این ویرانی‌ها را دیدن ظاهر خود شهرها می‌داند که «و آن اخبار از آثار اطلال و دمن توان شناخت که روزگار عمل خود بر ایوان‌ها چگونه نگاشته است»^{۲۴}. منهای السراج کشته‌های هرات را دو میلیون و چهارصد هزار نفر گزارش می‌کند.^{۲۵} وقتی چنگیز از «قاضی و حیدالدین فوشجی»، از بزرگان خراسان پرسید: «که قوی نامی از من خواهد ماند؟» جواب داد: «نام جایی باقی ماند که خلق باشند. چون بندگان خاص جمله خلق را بکشتند، این نام چگونه باقی ماند و این حکایت که گوید؟»^{۲۶} این اثیر در پایان گزارش برخی از شهرها می‌نویسد: «در نتیجه آن نواحی به وضعی درآمد که دیگر پرنده در آن پر نمی‌زد و چنان شد که گفتمی روز قبل هیچ کس و هیچ چیز در آنجا نبوده است»^{۲۷} چنین ترس و وحشتی، خود عامل مهمی در درماندگی بازماندگان این حوادث بود. چنانکه روایت‌های تاریخی نیز همین

قطرات باران تشبیه می‌کند.^{۲۷} بخشی از کثرت لشکر مغول به این خاطر بوده که مغولان پس از تصرف هر شهر و روستا، جوانان آن را به حشر می‌گرفتند. به عنوان نمونه از جوانان سمرقند آن اندازه با خود بردند که دیگر کسی نبود که آنجا را آباد کند.^{۲۸} همچنین هنگامی که چنگیز «تولان چربی» را برای تصرف تخارستان فرستاد، شش هزار سوار مسلمان ایرانی در لشکر او بودند.^{۲۹} نسوی نمونه‌ای را ذکر می‌کند که یک فرمانده ایرانی به سپاه مغول پیوست و مغولان مسئولیت گردآوری سپاه و فراهم کردن ابزار لازم برای محاصره و تسخیر شهرها را بر عهده او گذاشتند.^{۳۰} گاهی نیز مغولان برای زیاد نشان دادن تعداد لشکر از حيله استفاده می‌کردند؛ به طوری که برای هراس انداختن دردل مردم سمرقند، به دست هریک از ده هزار نفر اسپران بخارا، پرچمی داده بودند و مردم سمرقند گمان کردند که همه آنها سپاهی هستند و دچار وحشت شدند.^{۳۱}

مغولان در هجوم به شهرها روش خاصی داشتند که در اکثر شهرهای ایران مشابه بود؛ ابتدا شهر را از مردم تخلیه می‌کردند تا بدون هیچ مانعی به غارت شهر بپردازند و سپس آن را آتش می‌زدند. جوانان را به خدمت نظامی می‌گرفتند، پیشه وران و صنعتگران را برای فرستادن به قراقروم جدا می‌کردند، گاهی زنان و کودکان را به بردگی می‌گرفتند و سرانجام بقیه افراد را بین سپاهیان تقسیم می‌کردند و برای کشتار به هر سرباز تعداد معینی سپرده می‌شد. آماري که مورخین از کشته‌ها ارائه می‌دهند اگرچه اغراق آمیز به

امر را نشان می‌دهند. ابن اثیر از یکی از اهالی مراغه نقل می‌کند که یک سرباز مغول وارد محله‌ای شد و اهالی آن محله را کشت و حتی یک نفر جرأت نکرد با او مقابله کند. ترس مردم به حدی بود که نمی‌توانستند در برابر مغولان از خود دفاع کنند، چه زیاد باشند و چه کم.^{۳۸} در جایی دیگر می‌گوید که یک سرباز مغول فردی را پیدا کرد و خواست او را بکشد، ولی وسیله‌ای نداشت. به او گفت که سرش را بر زمین بگذارد و تکان نخورد تا برگردد. آن مرد به همان حالت بود تا آن مغول شمشیری پیدا کرد و او را کشت.^{۳۹} همچنین به دنبال واقعه سمرقند، «سلطان محمد خوارزمشاه» هر تعداد نیرویی که فراهم می‌کرد و به سوی سمرقند می‌فرستاد، بدون هیچ‌گونه رویارویی با مغولان با حالت فرار بازمی‌گشتند.^{۴۰} این موارد نشان دهندهٔ اوج مفهوم درماندگی است که فرد حتی برای نجات جان خود نیز قادر به مقاومت و مقابله نیست.

اما تنها ترس ناشی از شنیدن خبرهای وحشتناک باعث این درماندگی نبود، بلکه ساکنان هر شهری به نوبه خود در مقابل مغولان مقاومت می‌کردند. چنانچه در منابع می‌بینیم مردم برخی از شهرها بر این ترس غلبه کردند و در وهله اول مغولان را شکست دادند. همچون نیشابور. ولی این پیروزی به بدترین پیامد انجامید چنانکه شهر به طور کامل از سکنه خالی شد. مردم همدان در برابر مغولان برای دومین بار مقاومت کردند و این نشان دهندهٔ آن است که هنوز به توان و کوشش خود ایمان داشتند. اما این امید هم به ناامیدی انجامید و شاید به درماندگی کامل، چرا که از یک لشکر کوچک مغول شکست خوردند و این امر بر مفهوم مسلط و قاهر مغول در نظر مردم افزود. مردم هرات با شنیدن پیروزی «جلال‌الدین» تقویت و تهییج شدند و به مقابله با مغولان پرداختند ولی با مغولان بیشتری مواجه شدند و شکست خوردند. شاید بهترین الگویی که مغولان برای عدم مقاومت مردم ساختند، همان فاجعه نیشابور بود که در انتقام کشتن تغاچار (داماد چنگیز)، حتی حیوانات را هم به قصاص کشتند و یا خوارزم، که مغولان پس از قتل و غارت در شهر، سد جیحون را شکستند و آب، شهر را به طور کامل ویران کرد.

چنگیز سعی داشت با ایجاد ترس شدید و نشان دادن یک قدرت قاهر مطلق طرف مقابل خود را مستأصل کند. در جایی هم که مغولان با مقاومت و استحکام شدید روبرو می‌شدند و شکستشان مسلم بود، از تصرف آنجا صرف‌نظر می‌کردند. مانند تبریز که با تدبیر خود مانع از ورود مغولان به شهر شد. اما حاکم همین شهر، اوزبک بن پهلوان، هنگامی که بازماندگان لشکر خوارزم به او پناه آوردند، آنها را یا کشت و یا تحویل مغولان داد. در حالی که اگر او سپاهش را با سپاه خوارزمی متحد می‌کرد به جای باج دادن به مغولان، می‌توانست آنها را شکست دهد. اما او چنان مقهور نیروی

شکست‌ناپذیر مغول شده بود که در همان وهله اول فرار کرد. در این وقایع مسئله‌ای جالب توجه است و آن این که نیروهای نظامی خوارزم سریعتراز مردم عرصه را خالی نموده، و فراریا تسلیم شده و یا به مغولان می‌پیوستند. این امر سه دلیل داشت:

۱- آنها تجربه رویارویی جنگی با مغولان را داشتند و توان رزمی آنها را دیده بودند. در نتیجه خود را ناتوان از رویارویی با آنها می‌دیدند.

۲- سپاه خوارزمشاه ناتوان نبود، بلکه متحد نبود.

سپاهیان در ولایات متفرق بودند و حتی با اینکه خطر هجوم مغول مشهود بود، ولی خوارزمشاه تمام سپاه خود را متمرکز نکرده بود. علاوه بر این، خوارزمشاه به جای استقامت در برابر آنها پس از اولین رویارویی، با حالت فرار به طرف خراسان رفت و سپاه خود را تجزیه کرد. به نحوی که وقتی مغولان به سوی او تاختند، مجهز و آماده نبود و نیروی لازم را برای مقابله با آنها در اختیار نداشت. بنابراین باز هم مجبور به فرار شد. در نتیجه سربازان خود را ناتوان از پیروزی در مقابل مغولان می‌دانستند، در حالی که وقتی جلال‌الدین سپاهی کمتر از مجموع سپاه پدرش گرد آورد، دویار متوالی مغولان را شکست داد، اما باز تجزیه سپاه باعث شکست او شد.

۳- مردم شهرها انگیزه بیشتری برای مقاومت داشتند در صورتی که سربازان فاقد آن انگیزه بودند. سربازان انجام وظیفه می‌کردند، در حالی که مردم از خانه و کاشانه و هستی خود دفاع می‌نمودند. در نتیجه نمی‌خواستند تسلیم شوند. چنانکه دربار شهر سمرقند می‌بینیم که سربازان در اوج استیصال هستند ولی مردان جنگی شهر با مغولان می‌جنگند و با وجود اینکه همه آنها کشته می‌شوند، باز هم مردم حاضر به گشودن دروازه‌های شهر نیستند، و یا در خوارزم که مردان و زنان و کودکان آن در داخل شهر با مغولان مبارزه می‌کنند. حتی در بخارا با اینکه مردم می‌دانند مقابله با مغولان مرگشان را تسریع می‌کند، باز هم مقاومت می‌کنند. اما در حملات مرتبه دوم مردم دیگر انگیزه ندارند. پس از ویرانی و کم شدن جمعیت شهر، دیگر با چه وسیله‌ای و برای چه دفاع کنند؟ و یا اصلاً در برابر مغولان می‌شد مقاومت و مقابله کرد؟

در واقع مردم به جایی رسیدند که سعی و کوشش خود را برای مقابله با مغولان، برای نجات جان خود و برای تجدید آبادانی شهرها بی‌اثر دیدند. ویرانی، به خصوص در شهرهای مرزی به کرات به وقوع پیوست. حتی مخفی شدن در درخمه‌ها و خارج شدن از شهر و رفتن به حومه شهر هم ضامن زنده ماندن آنها نبود. فردی که در معرض هجوم مغول بود، (در مرحلهٔ دوم) می‌دانست که هر اقدامی بکند، سرنوشت او یا مرگ است یا اسارت. و حتی همچنانکه چنگیز خود را تازیانه قهر خدای خواند، مردم نیز او و حادثه‌ای را که بر خودشان وارد شده بود، قضا و قدری می‌دانستند که هیچ چیز

به نوشته عظاملک جوینی قبل از حمله مغول قلمرو خوارزمشاهی در اوج آرامش و امنیت و سکون و آبادانی بود. راه‌ها امن بود. شورش و وجود نداشت و تجارت رونق داشت

مغولان در هجوم به شهرها روش خاصی داشتند که در اکثر شهرهای ایران مشابه بود؛ ابتدا شهر را از مردم تخلیه می‌کردند، سپس به راحتی به غارت شهر و ویرانی آن مشغول می‌شدند

بی شک یکی از مهمترین حربه‌های مغولان در حمله به ایران، ایجاد رعب و وحشت در بین مردم بوده است. در واقع مغولان مدت‌ها قبل از حمله به ولایات ایران، مردم را از خود بیمناک کرده بودند

شاید بهترین الگویی که مغولان برای عدم مقاومت مردم ساختند، فاجعه نیشابور بود که در انتقام کشتن «تغاچار» (داماد چنگیز)، حتی حیوانات را هم به قصاص کشتند

جلودار آن نبود. تعداد آنها در عملکرد مردم دخیل نیست بلکه مفهوم هجوم مغول خود منفعَل کننده است. این نوع عکس العمل یادآور نظریه «درماندگی آموخته شده» است.

احساس ناامنی عامل مهمی در تداوم این درماندگی بود و این ناامنی خود نتیجه بلافصل هجوم و حضور مغول در ایران بود. امنیت، رکن اصلی زندگی اجتماعی و جریان اقتصادی و پیشرفت علم و فن و هنر در هر کشوری است. در نتیجه این ناامنی، بازماندگان ایلغار مغول خود را ناتوان از بازگشت به روند سابق در این مناطق می‌دیدند. وجود مغولان در پهنه ایران خود به خود به معنی ناآرامی بود، چرا که ساکنان ایران در مقام شکست خورده و مغولان در مقام مسلط و پیروز بودند. ایلچیان مغول، یکی از عوامل این ناامنی و ناآرامی بودند؛ زیرا به هرآبادی یا روستایی که می‌رسیدند، به بهانه توشه راه اموال مردم را می‌گرفتند و برای حیوانات خود علوفه جمع‌آوری می‌کردند. گاهی وضع از این هم بدتر بود، چرا که دزدان و راهزنان زیادی خود را به شکل ایلچیان درمی‌آوردند و به غارت کاروان‌ها و روستاها می‌پرداختند.^{۴۱}

هجوم مغول ویژگی‌های پایداری در تفکر ایرانی باقی گذاشت. عناصری چون مساوی دانستن مفهوم ترک و مغول با ویرانگری و قساوت که در شعر و ادب فارسی کاملاً نمایان شد و باقی ماند، همچنین دنیاگریزی و تصوف و ظهور فرقه‌های مختلف صوفیه با تکیه بر ظهور مهدی، از این دوره به بعد از مسائل مهم تاریخ ایران شد. این ویژگی‌ها در نتیجه افسردگی و ناامیدی حاصل از ایلغار مغول به وجود آمد. اگر اشعار این دوره را بررسی کنیم، به ویژه اشعاری که همزمان با هجوم اولیه سروده شده، اگرچه اشاره‌ای به اوضاع و احوال آن زمان نداشته باشند، ولی با الفاظی خشن بیان می‌شوند و حاوی نامهربانی معشوق هستند. شاید توصیفی که جوینی از بهار ۶۱۸ ه. ق. دارد، بهتر از همه این افسردگی را نمایان کند. او همه عناصر طبیعت را حزین و نالان توصیف می‌کند؛ سبزه غمگین سربرمی‌کند. آواز بلبل و فاخته و قمری را شیون و باران را گریه ابر می‌داند و آلات موسیقی را همه آواز سوگ اسفندیار می‌خوانند.^{۴۲}

این روزگار، روزگاری است که «ضبط و حفاظ چنان مَدروس گشته که حق و حرمت گفتمی در میان خلق هرگز نبوده است و حل و حرمت چنان منسوخ شده که هیچ آفریده گویی نام آن ننشیده است.»^{۴۳} نتیجه این شرایط و ظلم و ستم ترکان چه می‌تواند باشد؟ بی‌اعتبار دانستن دنیا و اینکه از دست کسی کاری برنمی‌آید، جزیک منجی که قدرت خارق‌العاده داشته باشد. به این دلیل چشم به راه مهدی بودن در عقاید مردمی که در این دوره نهضت‌هایی را در ایران به پا می‌داشتند، مقامی بلند یافت. این مسئله در رونق تشیع امامی نیز بی‌تأثیر نبود. بزرگان کاشان در این دوره برای ظهور مهدی

تا آنجا انتظار می‌کشیدند که هر صبح اسب زین کرده‌ای را به خارج از شهر می‌بردند و آماده می‌کردند تا قائم مهدی (عج) در صورت ظهور بر آن بنشیند.^{۴۴}

دیوان‌های شعر این دوره بهتر از هر چیز و حیات مردم این زمان را نشان می‌دهند. چرا که شاعر آینه زمان خود است و در لافقه و کنایه به بهترین وجه اوضاع را وصف می‌کند و اگر هم خود را از این مقوله کنار ببیند، خواه و ناخواه این شرایط بر او اثر می‌گذارد و چنانکه پیش از این هم ذکر شد، حاصل آن می‌شود که؛ گرچه شاعر از معشوق سخن می‌گوید ولی از نامهربانی‌های معشوق سخن می‌گوید، آن هم با الفاظی خشن و حاکی از بی‌رحمی.

عطار خود از قربانیان این واقعه است. در دیوان او اشاره مستقیم به این شرایط کم است، اما نوشتن *منطق الطیر* می‌تواند نتیجه تفکری باشد که عطار در این شرایط به آن رسیده است. چرا که با تمثیل مرغان نشان می‌دهد که در پی حکومتی عادلانه و پالوده شده است. در ذیل نمونه‌هایی از اشعار او آورده می‌شود که یا تأثیر این شرایط را نشان می‌دهد و یا به طور مستقیم به اوضاع آن دوره اشاره دارد:

کی فتد در دوزخ این آتش کزو

در خراسان و عراق افتاده است.

و یا:

گویی که جور هندوی زلفش تمام نیست

آخر به ترک مست که تیر و کمان دهد

و یا:

بسی شخصاکه از تب ریخت در خاک

شد از تبریز تا کرمان دریغا

بسی دیوان که بر کیوانش بردند

کجا شد آن همه ایوان دریغا

بسی قصرا که چون فردوس کردند

کنون شد کلبه احزان دریغا

و یا:

این خود چه آتش است که از باطن جهان

ظاهر شد و به پیرو برنادر افتاد^{۴۵}

تأثیر هجوم مغول در اشعار سیف فرغانی نیز دیده می‌شود:

عشق را باک نیست از خون ریز

ترک را رحم نیست در تاراج

چاره با عشق نیست جز تسلیم

خوف جانست با ملوک لجاج

و یا:

چو چشم و ابروی او بنگری هراسان باش

ز ترک مست که نزدیک او کمان بینی^{۴۶}

همچنین اشعاری از کمال الدین اسماعیل که درباره اوضاع و احوال می گوید:

این واقعه هایل جانسوز ببینید

وین حادثه صعب جگرسوز ببینید

آن سلطنت و قاعده و حکم که دی بود

وین عجز و پریشانی امروز ببینید

از دود دل خلق درین ماتم خون بار

یک شهر پر از آتش دلسوز ببینید

و یا:

کو دیده که تا بر وطن خویش گرید

بر حال دل و واقعه بد گرید؟

دی برسریک مرده دو صد گریان بود

امروز یکی نیست که بر صد گرید.^{۴۷}

نتیجه:

درست است که قبل از اینکه مغولان خود وارد میدان شوند، تیرهای نامرئی خود (ترس و وحشت) را پرتاب کرده بودند و تا آخرین لحظه نیز برترین حربه آنها بوده است. درست است که پیامد این ترس، شکست مداوم مردم و سرانجام بعد از تلاش و کوشش بی نتیجه، درماندگی آنها بود. مردم از هر حربه ای و هر تدبیری استفاده کردند و از هر راهی وارد شدند، ولی سرانجام با یک نتیجه روبرو شدند. مردم انگیزه خود را از دست دادند و سرانجام به حالت انفعالی و افسردگی و ناامیدی درآمدند. این وضع تا حدود چهار دهه دوام آورد، اما به خصوص در دوره ایلخانی ایرانیان سعی و تلاش خود را از سرگرفتند و با حربه شکست ناپذیر فرهنگ و تمدن غنی خود مغولان را مهار کردند.

پی نوشت ها:

۱- Attribution

۲- Heider

۳- Jones - Davis

۴- H. Kelley

۵- shaVer

۶- Weiner

۷- کریمی، یوسف، روانشناسی اجتماعی، تهران، نشر اسبازان، ۱۳۸۰، ص ۳۰۲.

۸- همان، ص ۳۰۳.

۹- Julian Rotter

۱۰- سیف، علی اکبر، روانشناسی پرورشی، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۸، صص ۶-۲۶۵.

۱۱- همان، صص ۳۶۹.

۱۲- همان، صص ۳۷۰-۳۶۹.

۱۳- Self-Concept

۱۴- سیف، پیشین، صص ۳۷۶-۳۷۵.

۱۵- Learned Helplessness

۱۶- Seligman

۱۷- سیف، پیشین، صص ۳۷۶.

۱۸- دادستان، پریرخ، روانشناسی مرضی تحولی از کودکی تا بزرگسالی، جلد ۱، تهران، سمت، ۱۳۷۶، صص ۳۳۵.

۱۹- جوزجانی، منہاج سراج، طبقات ناصری، جلد ۲، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، صص ۱۰۳-۱۰۲.

۲۰- جویی، عطاملک تاریخ جهانگشا، جلد ۱، تصحیح محمد قزوینی، تهران، انتشارات ارغوان، ۱۳۷۰، صص ۵۸.

۲۱-۲۳- همان، صص ۸۱، ۱۱۹، ۹۴.

۲۴- نسوی، نورالدین محمدزیدری، سیرت جلال الدین، ترجمه محمد علی ناصح، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات سعدی، ۱۳۶۶، صص ۵۴.

۲۵-۲۸- جویی، عطاملک پیشین صص ۸۰، ۷۶، ۹۲، ۹۶.

۲۹- جوزجانی، جلد ۲، صص ۱۱۲.

۳۰- نسوی، پیشین، صص ۵۵-۵۴.

۳۱- ابن اثیر، عزالدین علی، تاریخ کامل، جلد ۲۶، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۵، صص ۱۴۴.

۳۲- جویی، عطاملک پیشین، صص ۱۲۸.

۳۳- ابن اثیر، پیشین، صص ۲۰۲.

۳۴- جویی، عطاملک پیشین، صص ۷۵.

۳۵- جوزجانی، پیشین، صص ۱۲۱.

۳۶- همان، صص ۱۲۶-۱۲۵.

۳۷-۴۰- ابن اثیر، پیشین، صص ۱۴۳ و ۲۱۳.

۴۱- همدانی، رشیدالدین فضل الله جامع التواریخ، جلد ۲، تصحیح و تحشیه محمدروشن و مصطفی موسوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳، صص ۱۴۴۶.

۴۲- جویی، عطاملک ج ۱، صص ۱۱۰.

۴۳- نسوی، نورالدین محمد زیدری، نفثة المصدور، تصحیح و توضیح امیرحسین یزدگردی، تهران، بی نا، ۱۳۷۰، صص ۶۶.

۴۴- برای اطلاع بیشتر در این مورد نک: بطروشفسکی، ای. پ، نهضت سرداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۱.

۴۵- عطار نیشابوری، فریدالدین، دیوان اشعار، به اهتمام تقی تفضلی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، صص ۲۰، ۲۸۰، ۷۳۴ و ۷۶.

۴۶- فرغانی، سیف الدین محمد، دیوان اشعار، به اهتمام ذبیح الله صفا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، صص ۱۱۵ و ۲۲۲.

۴۷- کمال الدین اصفهانی، ابوالفضل، دیوان اشعار، به اهتمام حسین بحرالعلمی، تهران کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۸، صص ۶۲۸ و ۹۶۴.

برداشت فرد از نتایج

اعمال و رفتار خود و

چگونگی استدلال آن، هم

در شکل گیری شخصیت و

هم در عملکردهای آتی او

نقش مؤثری ایفا می کند

نوشتن «منطق الطیر»

می تواند نتیجه تفکری باشد

که عطار در عصر مغول به آن

رسیده است. چرا که با تمثیل

مرغان نشان می دهد که در

پی حکومتی عادلانه و پالوده

شده است